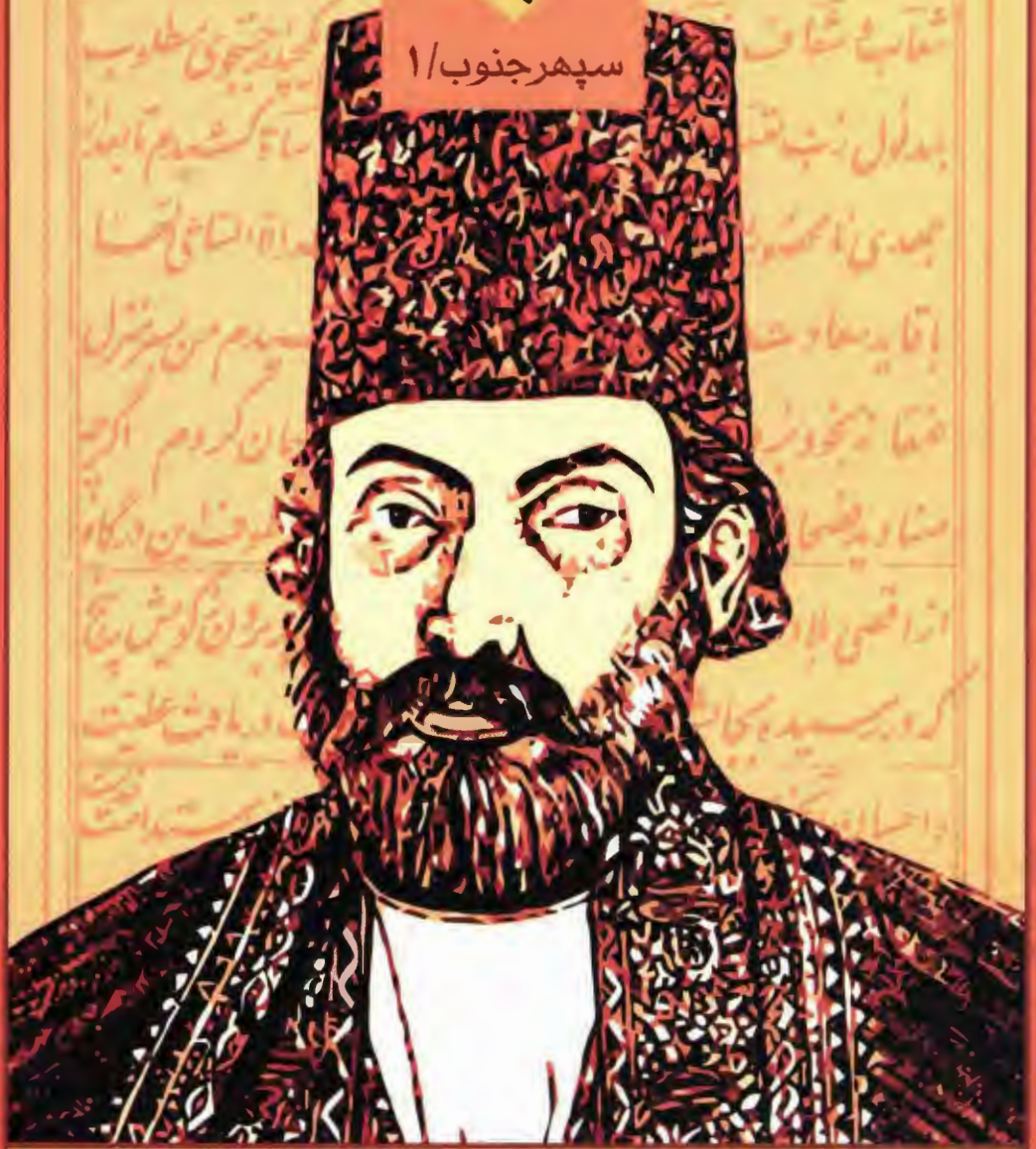


باباداد

سپهر جنوب ۱



دیوان محمد خان دشتی

(نگاہے بہ زندگے و اشعار محمد خان دشتی)

مقدمہ و تصحیح: حسین جلال پور

دیوان محمدخان دشتی

(نگاهی به زندگی و اشعار محمدخان دشتی)

مقدمه و تصحیح:

حسین جلال پور

(عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد بهبهان)

انتشارات بامداد نو

انتشارات بامداد نو

دیوان محمدخان دشتی

(نگاهی به زندگی و اشعار محمدخان دشتی)

مقدمه و تصحیح: حسین جلال‌پور

روی جلد: سیاوش برادران

حروف‌نگاری و آماده‌سازی: محمد علی‌آبادی

چاپ و صحافی: پردیس دانش

نوبت اول: زمستان ۱۳۹۵

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

قیمت: با جلد شومیز: ۵۵ هزار تومان

با جلد سخت: ۶۵ هزار تومان

مرکز پخش: ققنوس: ۰۹۹-۶۶۴۶۰-۲۱

انتشارات بامداد نو: تهران

تلفن: ۰۹۱۲ ۷۹۸ ۴۷۳۸

صندوق پستی ۱۱۶۶ / ۱۳۱۴۵

bamdadnow@gmail.com

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۴۷۱۰-۹-۶

ISBN: 978-600-94710-9-6

فهرست

یک	پیش‌گفتار.....
سه	مقدمه‌ی مصحح.....
۱	دیباچه.....
۳۱	غزل‌ها.....
۱۹۵	قصیده‌ها.....
۲۸۱	مراثی.....
۳۰۹	ترجیع‌بند.....
۳۱۵	مسمط.....
۳۱۹	قطعه‌ها.....
۳۱۳	رباعی‌ها.....
۳۴۵	مثنوی.....
۳۴۹	شرح نسخه‌بَدَل‌ها.....

به همسر من؛

«آن»ی که در روزهای «چنان که افتد و دانی»
بسیاری از اوقات مرا مشغول و رفتن با این کتاب می‌دید.

پیش‌گفتار

هرچند با تأسف اما باید گفت که اسناد و منابع دستیاب، پیش از محمدخان، شاعری صاحب دیوان در استان بوشهر را به ما نشان نمی‌دهد که بوده باشد که شعر این همه در لحظاتی رخنه کرده و این قدر در دیوان‌های گذشتگان جست‌وجو و کنکاش کرده باشد. جای تأسف بسیار است اما به هر حال، فعلاً، این گونه است.

فکر تصحیح این دیوان را دوست نازنینم سیدمحمد فاطمی‌نژاد در من روشن کرد؛ یکی از روزهایی که برای دیدن و بررسی نسخه‌های خطی دیوان خواجهی کرمانی به کتابخانه‌ی مجلس رفته بودم. یک نسخه از دیوان دشتی را، که در این تصحیح به نشانه‌ی «م» خواهیم دید، همان روز گرفتم و عکسی هم از چاپ سنگی دیوان از همان جا خود آن بزرگوار برایم تهیه کرد. تا آن روز ایشان هم از نسخه‌ی دیگری خبر نداشت. پس از جست‌وجوهای فراوان چندین نسخه‌ی دیگر هم به دست آمد که در کتابخانه‌های این سر و آن سر پراکنده بودند. در همین جا باید از کتابخانه‌ی آیت‌الله مرعشی‌نجفی و کتابخانه‌ی ملی تبریز تشکر کنم که تصویری از نسخه‌هایشان را با پُست در اختیار من قرار دادند و نیز کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران و ملی. و گالیه‌ای نیز از کتابخانه‌ی آستان قدس رضوی دارم که با درخواست‌های مکرر من بسیار دیر موافقت کردند؛ به این بهانه که نسخه‌ی موجود در آن کتابخانه نفیس است! امروز تقریباً همه می‌دانند که نسخه‌ای با تاریخ کتابت ۱۲۹۴ در بین نسخه‌های خطی تازه‌یافت از قرون گذشته دیگر نفاستی ندارد، به علاوه این که از همان کتاب نسخه‌های متعدد دیگری نیز با قدمت بیش‌تری موجود باشد. باری! با این اوصاف امروز می‌توان ادعا کرد دیوان کامل «محمدخان دشتی» با بررسی جمیع نسخ خطی در دست علاقه‌مندان شعر این شاعر قرار می‌گیرد. امید این حقیر این است که

از این روز به بعد در بررسی ادبیات دوره‌ی «بازگشت ادبی» شعر محمدخان نیز مورد عنایت پژوهشگران باشد؛ کسی که، در گذر از زندگی سیاسی و نشست و برخاست با بزرگان دوره‌ی قاجار، شاعری حرفه‌ای نیز بوده است؛ شاعری که به گواه تذکره‌های موجود دوره‌ی قاجار، از شاعران مطرح زمانه‌ی خود بوده و بسیاری از شاعران هم‌روزگارش با او الفت و دوستی داشته‌اند و در بزرگی او شعرها سروده‌اند ولی بعدها به مرور از یادها و تذکره‌ها رفته است.

در این کتاب بیش و پیش از همه باید از جناب سید محمد فاطمی‌نژاد، کارمند کتابخانه‌ی مجلس شورای اسلامی، سپاسگزار باشم که از هیچ کوششی برای به‌ثمر رسیدن این اثر فروگذار نکردند؛ از تلاش برای پیدا کردن منبع مالی برای چاپ تا...، و نیز قسمتی از مثنوی خسرو و شیرین را در نشریه‌ی «المنطبعة فی الفارس» ایشان پیدا کردند. هم‌سرم، ندا/ابن‌علی، که از اولین روزهای جمع‌آوری منابع و نگارش مقدمه نوشته‌هایم را می‌خواند و خوب و بد می‌کرد، دوست شاعر و محقق علی‌رضا خلیفه‌زاده نیز با دقت مقدمه را خواندند و تشویق‌های مدامش مایه‌ی دلگرمی‌ام بود و در نهایت از دوستم محمد ولی‌زاده، مدیر انتشارات بامداد نو که این دیوان را چاپ کرد. در انتها امیدوارم «خسرو و شیرین» دشتی را هم که نظیره‌ای است بر «خسرو و شیرین» نظامی هر چه زودتر به دست اهلس بسپارم.

بهار ۱۳۸۸، تهران

مقدمه‌ی مصحح

محمدخان دشتی

محمدخان حاجی‌خان جمال‌خان رئیس‌حسین‌خان رئیس‌جمال‌حاجیانی، مشهور به «محمدخان الفارسی» و متخلص به «دشتی»، شاعر غزل‌سرا و داستان‌پرداز قرن سیزدهم ه.ق، از بزرگ‌زادگان دشتی بود و خاندان او و نیز خود او از ضابطین و خوانین بلوک دشتی بوده‌اند. این قدر خوانده‌ایم که «اصل منیفش، که مصدر جلالت و مجد است، از دیار وجدانگیز نجد^۱ است و رنجش نیای شاعر در اوایل کار اتابکان فارس، باعث مهاجرت او از آن دیار و اقامتش در سرزمین دشتی می‌شود:»^۲ «همانا در اوایل کار اتابکان فارس آن بزرگ‌خورده‌شناس[!] به تقریبی، از سُکان آن

۱. متن حاضر، دیباچه/ ۶ اعراب در تقسیم عربستان، رشته‌کوه‌های غربی را که سراه نام دارد و بزرگ‌ترین کوه‌های عربستان است و امتدادش شمالی جنوبی است مأخذ قرار داده طرف غربی آن را که از کوه تا دریای سرخ می‌رود تهامه یا غور می‌نامند، طرف شرقی را تا جایی که مرتفع است نجد، کوهستان فاصل میان نجد و تهامه را حجاز، دنباله‌ی نجد را که به خلیج فارس منتهی می‌شود و مشتمل بر یمامه و احساء و عمان و حوالی آن‌هاست عروض می‌گویند، قسمت واقع در جنوب حجاز و نجد یمن است با حضرموت و مهره و شحر، بنابراین عربستان منقسم می‌شود به پنج قسمت بزرگ حجاز، تهامه، نجد، عروض و یمن. تاریخ اسلام تألیف فیاض / ۴.

۲. دیوان‌بینگی در حدیقه‌الشعرا می‌نویسد: «بعضی را عقیده این که اصلاً اهل کوفه بوده‌اند، بعد از خرابی کوفه به حدود فارس افتاده» ج اول/ ۲۱۶ دشتی خود نیز شبیه آن‌چه در دیباچه‌ی دیوانش آمده، در قصیده‌ای گلابیه‌آمیز، خاندانش را اهل نجد و از اولاد فارس بن‌شعبان می‌داند:

راجل و زاوَلاد فارس‌اند و در این فارس نیست کسی‌شان به زور و زهره برابر

نجده‌ی نجدند این گروه که اکنون وحشی این دشتی‌اند و ساکن این بر

البته این نظر جای تأمل بسیار دارد. در دیباچه‌ی دیوان گفته شده که دیار دشتی پیش از آمدن این خاندان خالی از سکنه بوده است و با آمدن و زاد و ولد جدّ شاعر که حاکم آن دیار نیز بوده، زندگی در آن دیار آغاز شده است؛ اما واقعیت چیزی غیر از این است. کاوش‌های علمی باستان‌شناسی در آن دیار و نیز گویش غنی مردم منطقه که هنوز یادگاران گذشته‌های بسیار دور زبان فارسی را با خود به دوش می‌کشد، نشان می‌دهد زندگی سده‌هاست در این جا روان است.

بادیه رنجش ضمیری یافته، بی‌تسویف، با خیل و خدم، زی بنگاه جم شتافت.^۱ در همین خانواده است که بعدها در «غره‌ی شوال‌المکرّم، مطابق دوّم فروردین‌ماه جلالی، سنه‌ی یک‌هزار و دویست و چهل و شش هجری،^۲ در قریه‌ی شُنبه^۳ از دشتی، به طالع مسعود و اختر محمود^۴» فرزندی متولّد می‌شود که محمّد می‌نامندش و بعدتر با نام «محمدخان دشتی» ضابط و حاکم بلوک دشتی و نیز شاعری چیره‌دست می‌شود.

دشتی، در تقسیمات آن دوره، قسمتی از خاک وسیع فارس بوده است؛ «بلوک دشتی ناحیه‌ی وسیعی است از گرمسیرات فارس در میانه‌ی جنوب و مغرب شیراز. درازای آن از «بندر دیر» ناحیه‌ی بردستان تا «تنگ رم»^۵ ناحیه‌ی بلوک، ۳۶ فرسخ، پهنای آن از «سرگاه» ناحیه‌ی طسوج تا «کلات» ناحیه‌ی ماندستان ۱۸ فرسخ. محدود است از جانب مشرق به نواحی بلوک گله‌دار و از سمت شمال به بلوک فراشبند و جره و کازرون و خشت و از مغرب و جنوب به نواحی دشتستان و دریای فارس...»^۶ حاکم‌نشین بلوک دشتی قریه‌ی کاکلی بوده است.^۷ بعد از حمله‌ی حاجی‌خان در سال ۱۲۵۸ به خورموج و فرار میرزا جعفرخان خورموجی و تصاحب آن‌جا «مالیات دیوانی این [منطقه] از نواحی دشتستان برداشته، ضمیمه‌ی مالیات بلوک دشتی گشته است.»^۸ اما دشتی، امروز با مساحت ۵۳۴۷ کیلومتر مربع، یکی از شهرستان‌های استان بوشهر است که با مرکزیت خورموج، که روزگاری جزء بلوک دشتستان بوده است، در بین شهرستان‌های تنگستان و دیر واقع شده است. فاصله‌ی خورموج با بوشهر، مرکز استان، ۸۲ کیلومتر است.^۹

در منابع ادبی-تاریخی موجود، در مورد سال به حکومت رسیدن محمدخان، کشته شدن حسین‌خان و مسائل پیرامونی سهوهایی رخ داده است. مالکی می‌نویسد: «بعد از واقعه‌ی شوم

۱. متن حاضر، دیباچه/ ۷.

۲. این تاریخ مطابق است با روز چهارشنبه ۲ فروردین ۱۲۱۰ شمسی، ۸ شوال ۱۲۴۶ قمری و ۲۳ مارس ۱۸۳۱ میلادی. غره، شب اول ماه و نیز سه روز اول ماه را می‌گویند. غره‌ی شوال ۱۲۴۶ با دوّم فروردین‌ماه آن سال قابل جمع نیست. دوّم فروردین در آن سال برابر با هشتم شوال است. احتمال می‌دهیم دیباچه‌نویس از غره، با توسع معنایی، اوایل ماه را اراده کرده باشد. اگر غیر از این باشد اول شوال، مطابق است با ۲۵ اسفندماه ۱۲۰۹ شمسی و ۱۶ مارس ۱۸۳۱ میلادی.

۳. son/mbe: شُنبه و سنا، به اتفاق، نام یکی از بلوکات پنج‌گانه‌ی دشتی بوده است. فارسنامه/ ۱۳۴۰. امروز نیز روستای مرکز دهستان شنبه است در شهرستان دشتی در ۶۰ کیلومتری خورموج. فرهنگ‌نامه‌ی بوشهر/ ۴۲۵.

۴. متن حاضر، دیباچه/ ۹.

۵. در متن تنگ رم. امروز تنگ ارم خوانده می‌شود.

۶. فارسنامه‌ی ناصری، ج ۲/ ۱۳۲۵.

۷. فارسنامه‌ی ناصری، ج ۲/ ۱۳۲۷.

۸. فارسنامه‌ی ناصری، ج ۲/ ۱۳۲۸.

۹. استان زیبای بوشهر/ ۲۳۰.

اغتيال مرحوم حسین خان، برادر فاضل و اندیشمند ایشان، در سال ۱۲۷۹ هجری قمری، به حکومت آن نواحی منصوب گشت.^۱ این در حالی است که وقایع اتفاقیه ذیل تاریخ ۱۷ ربیع‌الثانی ربیع‌الثانی تا ۱۷ جمادی‌الاولی ۱۲۹۵ خبردار شده است که: «نواب والا، احتشام‌الدوله، حکومت دشتی را به محمدخان دشتی برادر حیدرخان داده‌اند.»^۲ و این اتفاق در فارسنامه نیز چنین است: «بعد از وفات حیدرخان به حکومت نواحی دشتی برقرار گردید.»^۳ نوشته‌ی «دانشمندان و سخن‌سرایان فارس» نیز تاریخ فارسنامه را تأیید می‌کند: «پس از فوت حیدرخان، ضابط دشتی، به حکومت آن نواحی منصوب گشت.»^۴ مکارم‌الآثار نیز می‌نویسد: «... و در سنه‌ی ۱۲۹۵ به حکومت دشتی برقرار شد.»^۵ قول صحیح به حکومت رسیدن محمدخان، همین «پس از فوت حیدرخان، در سال ۱۲۹۵ است» که دیگر منابع تاریخی نیز آن را تأیید می‌کنند.^۶ در دیباجه‌ی دیوان با تاریخ کتابت ۱۲۸۶ نیز، منشی درگاه او، میرزا محمدحسن بن محمدحسین قزوینی،^۷ متخلص به «آیت» می‌نویسد که حیدرخان، برادر بزرگ‌تر شاعر، در این هنگام حاکم است و با محمدخان به اتفاق، حکومت‌داری می‌کنند.^۸

فارسنامه، که درباره‌ی این خاندان، همانند دیگر خاندان‌های بزرگ فارس، تقریباً مفصل صحبت کرده است، حاجی‌خان را صاحب «چندین پسر» می‌داند^۹ و به ترتیب از حسین‌خان، حیدرخان و محمدخان می‌گوید، و می‌نویسد: «بزرگ‌تر از همه حسین‌خان دشتی، بعد از وفات حاجی‌خان به ضابطی تمام نواحی دشتی سرافراز گردید و در سال ۱۲۸۰ و اند در قریه‌ی خورموج او را در رخت خواب کشتند و بعد از مدتی قاتل او را گرفتند و چون رعیت بی‌رتبه بود او را نکشته،

۱. شرح حال شعرای دشتستان بزرگ / ۷۴. پژوهشگر ارجمند در تعلیقاتی که بر «منشآت فاضل جمی» نگاشته‌اند، نیز همین عبارت و همین تاریخ را تکرار می‌کنند. — منشآت فاضل جمی / ۲۷۳.

۲. وقایع اتفاقیه / ۸۹.

۳. فارسنامه ناصری، ج ۲ / ۱۳۳۶. البته فارسنامه تاریخ مرگ حیدرخان را نیز ۱۲۹۵ می‌داند.

۴. دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۲ / ۵۳۸. نویسنده‌ی «شعر دشتی و دشتستان» / ۲۱ همین عبارت را از قول دانشمندان و سخن‌سرایان فارس پذیرفته و روایت می‌کند.

۵. مکارم‌الآثار، ج چهارم / ۱۲۸۹. این تاریخ، سال فوت حیدرخان است و وقایع اتفاقیه خبر داده است «حیدرخان دو سه روز ناخوش شد و فوت گردید. بعضی از نوکرهای خودش می‌گویند او را مسموم کرده بودند.» / ۸۹.

۶. — تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی دشتی / ۱۰۸.

۷. برای دست‌یافتن به شرح حال آیت: — به دیباجه‌ی همین دیوان به قلم خودش / ۴۰.

۸. «و این بُدر منزل بپیش [محمدخان]، از آن صَدرِ محفل آفرینش [حیدرخان]، ربعی چند از مسالک حیات را کمتر پیموده است. به همین ملاحظه، با آن که آسمانش مقیم خرگاه است، همواره در تفخیم و توقیر برادرِ مهتر پشت دوتاه است و در تمشیت امر قوم به صواب‌دید هم مساعی جمیله می‌پذیرد.» متن حاضر، دیباجه / ۸.

۹. در دیباجه آمده، حاجی‌خان هجده پسر از زوجات مختلفه داشته و چهار تن از «مولود بطن ضجبعه‌ی اصلیه‌ی آن بزرگوار بودند.» جدای از کسانی که نامشان ذکر شد، پسر چهارم حاجی‌خان، رضاخان نام داشته است.

رها نمودند.^۱ مکارم‌الآثار نیز همین تاریخ را تکرار کرده است: «... که در سال ۱۲۸۰ و اندی به قتل رسیده.»^۲ در مورد سال وفات حسین خان، البته حق با مالکی است و فارسنامه، و به پیروی از او مکارم‌الآثار، به خطا رفته‌اند. دشتی خود در قطعه‌ای، تاریخ دقیق کشته شدن برادر را چنین می‌گوید:

هزار و دو صد و هفتاد و نه ز هجرت بود
نخست روز ز ماه جمادی الاول...
نوشته خامه‌ی دشتیش از پی تاریخ
که شد شهید، حسینی دگر ز جور و حیل^۳

به هر روی، آن گونه که از تاریخ‌ها می‌شنویم، محمدخان تا قبل از مرگ برادرش^۴ حیدرخان، حکومت قسمتی از بلوک دشتی، و در رأس آن خورموج، را در اختیار داشته و، در واقع، پس از مرگ برادر دوشم حیدرخان است که به حکومت کل آن نواحی دست پیدا می‌کند. چنان که فارسنامه نیز ذیل خورموج می‌نویسد: «محمدخان دشتی خانه‌ی ملوکانه و حمامی شایسته در قریه‌ی خورموج در سال ۱۲۷۰ و اند ساخته و پرداخته است.»^۵

بر ما روشن است که تا سال ۱۲۷۹ حسین خان و پس از آن تا سال ۱۲۹۵ حیدرخان حاکم بلوک دشتی بوده است، پس حکومت محمدخان بر تمامی منطقه‌ی دشتی بیش از سه سال نبوده است، اما با توصیفات که در تذکره‌ها از درگاه او می‌شنویم درمی‌یابیم که حتی پیش از حکومت بر کل بلوک دشتی و در مدت حکومت بر خورموج و اطراف، وجودش منشأ خدمات بسیار و مردم‌نوازی‌های فراوان بوده است.^۶ در حدیقه‌الشعرا می‌خوانیم: «... و چون شعرا را دوست می‌داشت و کمال رعایت می‌کرد از اطراف، روی به سوی او می‌کردند و بسیاری از ایشان دو سال و سه سال نزد او می‌ماندند و متدرجاً از انعاماتش معونه می‌شدند. بسیاری هم مدحی گفته صله گرفته برمی‌گشتند.»^۷ مرآه‌الفصاحه نیز که بی‌گمان، شرح حال شاعر را از روی دست حدیقه‌الشعرا نوشته، آورده: «مردی با کمال و با شعرا دوست و لهذا از اطراف به نزد او می‌رفتند و از او منتفع

۱. فارسنامه‌ی ناصری، ج ۲/ ۱۳۳۶.

۲. مکارم‌الآثار، ج چهارم/ ۱۲۸۹.

۳. دیوان/ ۵۸۸.

۴. مهدی بامداد در «شرح حال رجال ایران...»، ج ششم/ ۱۸۵ محمدخان را فرزند حیدرخان می‌داند، که بی‌تردید اشتباهی مسلم است. اما او نیز در همان‌جا، زمان به حکومت رسیدن خان را، به‌درستی، پس از حیدرخان و در سال ۱۲۹۵ قمری می‌نویسد.

۵. فارسنامه‌ی ناصری، ج ۲/ ۱۳۲۸.

۶. دشتی خود کم‌وبیش در قطعه‌هایش از این گونه ساخت‌وسازها و خدماتش صحبت می‌کند. نیز رک: شعر دشتی و دشتستان/ ۲۳؛ شاعران و سخن‌سرایان فارس/ ۵۳۹؛ تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی دشتی/ ۱۱۰.

۷. حدیقه‌الشعرا، ج اول/ ۶۲۱.

می‌گردیدند.^۱ رکن‌زاده‌ی آدمیت نیز نوشته است: «... و بنای حکومت خود را بر آبادی خورموج و بذل و بخشش و اجراء عدالت و تشویق فضلا و شعرا و دانشمندان و دستگیری بیچارگان و مستمندان گذاشت، و درب خانه‌ی خود را به روی عموم مردم، از وضع و شریف، باز گذاشت و... عمارت حکومتی و حمّامی مستحکم در خورموج ساخت.»^۲ از این وضعیّت و مردم‌نوازی‌های «خان» در دیباچه‌ی دیوان نیز به شکلی مفصل گفت‌وگو شده است.

به هر شکل آن چه مسلم است دشتی از شنبه، به خورموج می‌آید و دارالحکومه‌ی خود را در آن‌جا برقرار می‌کند.^۳ «با به حکومت‌رسیدن محمدخان مرحله‌ی جدیدی در تاریخ دشتی که با تحوّل و جهش علمی، فرهنگی همراه بود آغاز شد.»^۴ او بساط آسایش طالبین علم و مسافرین و... را با ساختن قلعه‌ای^۵ در خورموج و حجره‌هایی به منظور آسایش زوّار می‌گستراند چنان‌که «خورموج در زمان او دارالعلم کوچکی»^۶ می‌شود. از آن قلعه، امروز یک برج^۷ تنها باقی مانده و از آن حجره‌ها فقط خرابه‌هایی. بر سرّ در این قلعه، گویا، این دو بیت را نقر کرده بوده‌اند:^۸

هزاران خانه را بر باد دادم که تا بنیاد این خانه نهادم

۱. تذکره‌ی مرآةالفصاحه/ ۲۱۴.

۲. دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۲/ ۵۳۸.

۳. متن حاضر، دیباچه/ ۱۰.

۴. تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی دشتی/ ۱۰۸.

۵. این قلعه به دست میرزا فتح‌علی معمار شیرازی و به دستور محمدخان ساخته شده است. استاد اقتداری که بازمانده‌های آن را دیده، می‌نویسد: «بنایی عظیم و رفیع است که از چهار حصار و چهار قلعه و یک اندرونی و یک عمارت مرکزی و تعدادی قراول‌خانه و اصطبل مرکب شده. اصل بنا چهار و پنج مرتبه بوده و دارای عمارت «گوشواره‌ی فوقانی» زیبایی بوده که مشرف بر شهر و جلگه بوده است، و برای لطافت هوا و مقاصد نظامی و دیده‌بانی از آن استفاده می‌شده است.» آثار شهرهای باستانی سواحل و جزایر خلیج فارس و دریای عمان/ ۲۱۳. برای اطلاعات تکمیلی درباره‌ی صلابت این قلعه رک: همان. این قلعه بعدها در سال ۱۳۵۶ شمسی توسط شهرداری تخریب گردید و به جای آن ساختمان شهرداری و مخابرات و کتابخانه‌ی عمومی ساختند. تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی دشتی/ ۳۳۹.

۶. فارس و جنگ بین‌الملل اول/ ۷۲ (به نقل از تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی دشتی/ ۱۱۰).

۷. نظر برخی بر این است که این برج به‌جای مانده، ساختمانی زمان بعد از محمدخان است.

۸. آقایان عبدالمجید زنگویی در «شعر دشتی و دشتستان» و هیبت‌الله مالکی در «شرح حال شعرای دشتستان بزرگ»، که به احتمال زیاد زیاد در هنگام نگارش کتاب‌هایشان به متن خسرو و شیرین دسترسی نداشته‌اند، نوشته‌اند: این دو بیت در دیوان نیامده. تا جایی که به متون پیش از این برخورده‌ایم، نخست مرتبه رکن‌زاده‌ی آدمیت در «دانشمندان و سخن‌سرایان فارس» به نقر شدن این دو بیت بر سرّ در عمارت و چاپ نشدن آن در دیوان اشاره می‌کند.

از این دست استدم زآن دست دادم ستم کردم کرم نامش نهادم^۱
داد و دهش‌های بی‌شمار دشتی، به بسیاری از تذکره‌های دوره‌ی او راه یافته است و او را در
بین معاصرینش، به مهمان‌نوازی و گشاده‌رویی شهره کرده است. تقریباً هیچ تذکره‌ای را نمی‌توان
یافت که نامی از دشتی در آن ببینیم و بی‌یادی از مردم‌داری‌های او قلم به زمین نهاده باشد.
شعاع‌الملک می‌نویسد: «به مهمان‌نوازی و سخاوت معروف و به دشمن‌گذاری و شجاعت
موصوف»^۲ است. حدیقه‌الشعرا، در ادامه‌ی آنچه پیش‌تر درباره‌ی شاعرنوازی‌های محمدخان
می‌آورد، نگاشته: «علاوه بر این، طبعش به بخشش مجبול بود و غیر از شعرا، هر کس دیگر هم
از سادات و علما و فقرا نزد او می‌رفت بی‌بهره نمی‌ماند».^۳

این وضعیت مدام و عادت مألوف، همیشه و در هر حال همراه او می‌ماند. عبرت نائینی از قول
حاجب شیرازی می‌نویسد: «به سال ۱۲۸۸ که لب نانی به جانی می‌خریدند شعرای شیراز و توابع
آن از محنتِ قحط و غلا به وی پناهنده شده تا هنگام فراوانی غله، بر خوانِ احسانش میهمان
بودند و وی از آن‌ها نیکو نگهداری کرد».^۴

در دانش‌دوستی و تشویق مردم به علم‌اندوزی او «روایت کرده‌اند مرد رشید، دانشمند و از
عناصر خیر و نادرالوجود روزگار خود بوده است، هر رعیتی که فرزندش را دنبال تحصیل
می‌فرستاده، به دستور خان، از پرداخت مالیات معاف می‌شده و اگر بی‌چیز بوده هزینه‌ی تحصیل
محصل را از جیب فتوت خود می‌پرداخته».^۵

این بزرگ‌مردی‌ها در دل صاحبان قدرت از «محمدخان» مردی محتشم و شایسته‌ی احترام
ساخته بوده است. در واقعه‌ی احضار حیدرخان به شیراز به دلیل عدم پرداخت مالیات،^۶ محمدخان
واسطه می‌شود که به هر نحو از خواستن حیدرخان به شیراز ممانعت شود. در پاسخ به این

۱. این دو بیت در خسرو و شیرین شاعر به فاصله‌ی شش بیت پس از هم آمده‌اند. البته با تفاوتی‌هایی با بیت‌های نقل شده و بدین صورت:

هزاران خانمان بر باد دادم	بنای خانه‌ای تا برنهادم...
از این رو بسندم زان روی دادم	چنین کاری کرم نامش نهادم

۲. تذکره‌ی شکرستان پارس، نسخه‌ی خطی/ برگ ۷۵.

۳. حدیقه‌الشعرا، ج اول/ ۶۲۱ و نیز ← مرآة‌الفصاحه/ ۲۱۴؛ شرح حال رجال ایران، ج ششم/ ۱۸۵-۱۸۶؛ تاریخ سیاسی، اجتماعی دشتی/ ۱۱۰.

۴. تذکره‌ی مدینه‌الادب، نسخه‌ی خطی، ج ۱/ ۸۳۲.

۵. اقتداری. (به نقل از مجله‌ی وحید/ ۲۵).

۶. وقایع اتفاقیه/ ۸۲، ۸۳.

خواسته، معتمدالدوله می‌گوید: «نهایت التفات را به محمدخان داریم ولی حیدرخان باید به شیراز بیاید.»^۱ این خواسته هرچند اجابت نمی‌شود و حیدرخان به شیراز می‌رود، اما گفته‌ی معتمدالدوله در حق محمدخان می‌تواند گویای احتشام و معرف شخصیت والای «خان» در ذهن او باشد.^۲

سفرها

سفرهای دشتی به نیت‌های مختلف انجام می‌شده است.^۳ تاریخ دقیق مسافرت‌هایش، به تحقیق معلوم نیست،^۴ صاحب مرآه‌الفصاحه خبر می‌دهد که او را در راهی دیده است.^۵ اما این سفرها را می‌توان از دو جنبه بررسی کرد؛ اولین آن‌ها گویا به نجف و به نیت تحصیل اتفاق افتاده است.^۶ و دیگری، که البته، به دید ما، بسیار بالارزش است برای تثبیت حکومت و محکم کردن دانسته‌های علمی‌اش رخ داده است. دشتی در این سال‌ها، سال‌های تثبیت حکومت و طلب دانش، «غالب اوقات به شیراز آمده، مراجعت نموده. مجالست اهل کمال را طالب و مؤانست ارباب حال را راغب»^۷ [است]. مقصود شاعر در اغلب این سفرها دیدار بزرگان، شاعران و عرضه‌ی شعرش بر آن‌ها بوده است. تأثیر این نشست و برخاست‌ها در شکل‌گیری شعرش انکارناشدنی است. بی‌گمان این سفرها و «مجالست اهل کمال» است که زمینه‌ی آشنایی با شعر دوره‌اش را فراهم می‌کند و در نتیجه باعث پختگی آن‌ها می‌شود، و گرنه «خورموج» بی‌بضاعت آن روز، این توان را نمی‌توانسته داشته باشد که به تنهایی، زمینه‌ساز آشنایی شاعر با شعر زمانه و سرودن به زبان آن‌ها شود.^۸

۱. وقایع اتفاقیه / ۸۲.

۲. این در حالی است که حاکمان فارس و به‌خصوص معتمدالدوله فرهادمیرزا، جدای از شخصیت ادبی‌اش، در کار سیاست در نهایت بی‌رحمی بوده‌اند، کوچک‌ترین لغزش را با بریدن دست پاسخ می‌دهند و تنها با شنیدن افترای انسان‌ها را «گج می‌گیرند.» برای آگاهی از این سفاکی‌ها ← وقایع اتفاقیه، مقدمه‌ی مصحح/ دوازده تا بیست.

۳. در خسرو و شیرین، خود به مسافرت به تهران و تقدیم کتابش به ناصرالدین‌شاه هم اشاره می‌کند. احتمال شاعرانه‌بودن این سفر کم نیست.

۴. در وقایع اتفاقیه ذیل اتفاقات ۸ محرم تا ۷ صفر ۱۲۹۷ آمده: «عالیجاه محمدخان دشتی بنا به خواهش خود به شیراز آمد و الحال در شیراز است.» / ۱۱۹. این سفر چون در اوایل وقایع این ماه نوشته شده پس مربوط به اوایل این تاریخ است. فاضل جمی، از مشاهیر جنوب در زمان خود، نیز نامه‌هایی برای محمدخان زمانی که در شیراز اقامت داشته، می‌نویسد.

۵. تذکره‌ی مرآه‌الفصاحه / ۲۱۵.

۶. ما سند مکتوبی از سفر به و تحصیل دشتی در نجف نداریم ولی تا هنگامی که سندی در رد آن نیابیم به گفته‌ی مرحوم محمدحسن نبوی، که خود از محققین و مطلعین دقیق محلی بود، اعتماد می‌کنیم و به دید یک سند بالارزش به آن می‌نگریم.

۷. تذکره‌ی شکرستان پارس، نسخه‌ی خطی/ برگ ۷۵.

۸. بحث در ارزش و چگونگی شعر جنوب، محتاج فرصتی فراخ‌دامن‌تر از این تنگنا است. سادگی، اصالت و تاثیرگذاری شعر شاعرانی چون چون فایز، مفتون، نادم و... بسیار ستودنی است، اما «فضل جای دیگر نشیند».

سرانجام کار

سال مرگ دشتی را، مورّخین و تذکره‌نویسان به اختلافی کوچک ۱۲۹۸ و ۱۲۹۹ نوشته‌اند. نخست از فارس‌نامه شروع می‌کنیم که نوشته است «در سال ۱۲۹۹ در بندر بوشهر وفات نمود.»^۱ تذکره‌ی شکرستان پارس نظری خلاف این دارد: «در سال هزار و دویست و نود و هشت به دار بقا شتافت.»^۲ رکن‌زاده‌ی آدمیت مفصل و البته دقیق به سال مرگ شاعر می‌پردازد: «صاحب فارس‌نامه سال فوتش را ۱۲۹۹ نوشته است ولی تاریخ صحیح آن ۱۲۹۸ است»^۳ آن‌گاه سند می‌آورد: «چنان که مرحوم میرزا محمدحسین اهرمی تنگستانی متخلص به معتقد ماده تاریخ فوتش را صریحاً گفته است:

دو سنه از هزار و سیصد کم کرد دشتی وداع این عالم

نیز چون دشتی و محمدتقی لسان‌الملک سپهر مؤلف ناسخ‌التواریخ و وقار، فرزند وصال، هر سه به سال ۱۲۹۸ وفات یافته‌اند معتقد اهرمی سال وفات آن‌ها را چنین سروده است:

رقم کرد دشتی سپهر وقاری. و جمع اسامی سه‌گانه به‌علاوه‌ی «واو» ۱۲۹۸ می‌شود.^۴

جز این، قولی که می‌توان با خیالی آسوده به آن استناد کرد وقایع اتفاقیه است که مرگ دشتی را در وقایع میان روزهای ۲۳ جمادی‌الثانی تا ۲ شعبان ۱۲۹۸ می‌نویسد: «محمدخان دشتی که فوت شده جناب صاحب‌دیوان آدمی فرستاده‌اند نزد جمال‌خان پسر حیدرخان و جمال‌خان پسر حسین خان دشتی که ایشان را بیاورد به شیراز که قرار و مدار عمل دشتی را بگذارند.»^۵ پس با این اوصاف فوت دشتی در فاصله‌ی یکی از روزهای دوشنبه ۲ خرداد ۱۲۶۰ شمسی مطابق ۲۳ می ۱۸۸۱ تا پنج‌شنبه ۹ تیر ۱۲۶۰ شمسی، مطابق ۳۰ ژوئن ۱۸۸۱ اتفاق افتاده است.

این دقیق‌ترین و درعین‌حال جزیبی‌نگرترین تاریخی است که تا به حال، از زمان مرگ دشتی روایت می‌شود.

دشتی شاعرِ حاکمی است که در میان‌سالی چشم بر جهان بسته است. علت مرگ او به روشنی مشخص نیست، اما رکن‌زاده‌ی آدمیت روایتی از زبان شخصی که به همراه پدرش در خدمت دشتی بوده نقل می‌کند. روایت این است:

۱. فارس‌نامه‌ی ناصری، ج ۲/ ۱۳۳۶. خان‌بابا مشار در «مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی» ۴۷۱ این تاریخ را که پیداست از فارس‌نامه گرفته است تکرار می‌کند؛ نیز، شرح حال رجال ایران/ ۱۸۶.
۲. تذکره‌ی شکرستان پارس، نسخه‌ی خطی/ برگ ۷۵.
۳. دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۲/ ۵۳۸.
۴. دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۲/ ۵۳۸. نیز، شعر دشتی و دشتستان/ ۲۱؛ شرح حال شعرای دشتستان بزرگ/ ۷۹.
۵. وقایع‌اتفاقیه/ ۱۲۷.

«حاج غلامعلی عطار شیرازی مقیم بوشهر که از خویشان نگارنده بود، در جوانی و پیش از آمدن [به بوشهر] با پدرش، در دستگاه دشتی بوده و او نقل می‌کرد که: دشتی سالی یک بار برای ملاقات والی فارس (که در آن اوقات غالباً فرهادمیرزا معتمدالدوله یا برادرش مرادمیرزا حسام‌السلطنه بود) به شیراز می‌رفت و مالیات ابواب جمعی خود را می‌پرداخت و ضمناً با فضلا و شعرای شیراز، مخصوصاً فرهادمیرزا که مردی دانشمند بود، اغلب حشر و نشر و مشاعره داشت. در یکی از مسافرت‌ها چینی که سوار بر اسب بود و با خدم و حشم خود در کوچه‌های شیراز گردش می‌کرد، فرهادمیرزا در رسید و دشتی احتراماً از اسب پیاده شد. فرهادمیرزا احوالش را پرسید، و در ضمن مکالمه بر زبانش جاری شد که نصیرالملک (حاج میرزا حسنعلی خان) از تو گله دارد که به شیراز آمده ولی به دیدن او نرفته‌ای.

دشتی که به علت تمول و فضیلتی که داشت غروری به هم رسانیده بود در جوابش گفت: قربان! نصیرالملک یکی از حاشیه‌نشینان مجلس چاکر است، و او بایست به دیدن جان‌نثار بیاید. فرهادمیرزا بعداً این گفته‌ی جسورانه را به نصیرالملک رسانید و نصیرالملک از این سخن برآشفته و کینه‌ی دشتی را به دل گرفت و منتظر فرصت نشست تا به موقع خود تلافی کند. تا سال ۱۲۹۸ که نصیرالملک حکمران بوشهر و مضافات شد، دشتی را به بوشهر خواست، و در بدو امر به او احترام گذاشت و پس از چند روز مطالبه‌ی مالیات عقب‌افتاده‌ی دشتی کرد که در حدود ده‌هزار تومان بود. و چون دشتی قادر به پرداخت نبود مهلت خواست و نصیرالملک قبول نکرد. دشتی اجازه خواست که به دشتی رود و پول تهیّه کرده بیاورد. باز از راه دشمنی و کینه‌ی دیرینه و به تصور این که شاید از دشتی برنگردد، پیشنهادش را نپذیرفت و دستور حبسش داد و دشتی مدّت نه ماه در زندان بود و به علت گرمی هوا در زندان مریض شد و بمرد^۱. از دشتی یک پسر به نام احمدخان بر جای ماند که هرچند حکومت پدر را به ارث نبرد ولی طبع شعری داشته و دوبیتی‌هایی از او به جای مانده است.

دشتی، تخلص شاعر، که بنا به سنت شاعران، ساخته و پذیرفته‌ی خود شاعر است، نشان‌دهنده‌ی انتساب او به خطه‌ی «دشتی» یکی از مناطق بوشهر امروز و فارس گذشته است. دیوان‌بینی در تخلص او می‌نویسد: «مشارالیه در اشعار خود گاهی تخلص به اسم می‌کند و گاهی «دشتی» و در این اواخر بیش‌تر «دشتی» تخلص می‌کند.»^۲ همین قول را نویسنده‌ی تذکره‌ی

۱. دانشمندان و سخن‌سرایان فارس / ۵۴۲، ۵۴۱.

۲. حدیقه‌الشعراء، ج اول / ۶۲۱.

مرآه‌الفصاحه از «حقیقه‌الشعرا» گرفته و تکرار می‌کند: «... و او در بعضی اشعار تخلّص به اسم می‌کرده و در بسیاری دشتی^۱». با تتبع در دیوان، مسلّم می‌شود، «دشتی» تخلّصی است پذیرفته‌ی خود شاعر و تخلّص به نام - محمد - در تمام قصیده‌ها و غزل‌های شاعر، حتّی یک مورد هم کاربرد نداشته است. اشاره به نام «محمد» در قطعه‌ها و رباعی‌ها، گاه، دیده می‌شود که آن را نباید از نوع تخلّص به حساب آورد، چه، همه‌ی این موارد بازگوکننده‌ی ماده تاریخ و مسائلی این‌چنینی است.

از حوادث زندگی در ایّام جوانی^۲، چگونگی تحصیل^۳ و نام استادان^۴ او، چیزی نمی‌دانیم. اغلب اطلاعات مستند ما درباره‌ی او، از دیباجه‌ای است که «آیت»، منشی درگاه و ستایش‌گر او، بر دیوانش نگاشته و به تأیید شاعر نیز رسیده است. اما از آثارش پیداست که مقدمات علوم متداول عصر، مانند صرف و نحو، قرآن و تفسیر را خوانده،^۵ با اصطلاحات نجومی آشناست^۶ و در شاعری نیز با فنون شعر^۷ و شعر گذشته ایران، به ضرورت سبک شعر دوره بازگشت، آشنایی داشته است.

۱. تذکره‌ی مرآه‌الفصاحه / ۲۱۴.

۲. از حوادث تاریخی دوره‌ی محمدخان، که می‌تواند به کار تاریخ‌نویسان بیاید، سوءقصد به جان او و مسموم کردنش در ۲۹ رمضان سال ۱۲۷۶ است. دشتی از این مهلکه به کمک پزشکانی ایرانی و فرنگی که از بوشهر و دیگر بنادر فرامی‌خوانند جان سالم به‌درمی‌برد. شرح این اتفاق به شکلی مفصل در دیباجه‌ی همین دیوان به قلم «آیت» آمده است. از بزرگواری‌های محمدخان بخشیدن سوءقصد کننده به جانش است.

۳. حقیقه‌الشعرا / ۶۲۱ می‌نویسد: «خودش تحصیل کمال کرده.» و در سیمای شاعران فارس / ۴۹۴ آمده: «در جوانی تحصیل مقدمات صرف و نحو و شعر و فنون ادب کرد.» زنده‌یاد سیدمحمدحسن نبوی می‌نویسد: «در دوران کودکی به همراه مادر و دو برادر مهترش به اعتاب مقدّسه رفته، چندین سال در نجف اشرف به تحصیل اشتغال ورزید. تا گاهی که مادرش در قید حیات بود او نیز در آن‌جا توقف کرد، ولی پس از فوت مادرش، به دشتی مراجعت نمود.» سالنامه‌ی فرهنگ کل بنادر و جزایر خلیج فارس / ۸۳. درباره‌ی مدّت اقامت دشتی در نجف، ما به سند مکتوبی دست نیافته‌ایم. مطلعین محلی این مدّت را ۱۴ سال و ۱۶ سال می‌دانند. در دیباجه‌ی دیوان هم، تنها از پدر و برادر و فردی مجهول با صفت «فاضل معتر» به عنوان اساتید او نام برده می‌شود و هیچ اشاره‌ای به تحصیل او در نجف نمی‌بینیم. این امر، شاید به علّت روشن بودن این موضوع باشد. فاضل معتر یاد شده، همان کسی است که در دیوان یک بار و آن هم با همین صفات از او یاد می‌شود. این شخص خواب مادر شاعر را، در زمانی که محمدخان را باردار است، تعبیر می‌کند. ← دیباجه / ۱۰.

۴. رکن‌زاده‌ی آدمیت خبر داده است: «در محضر پدرش و فضایی که در آن حدود بودند علوم ادبیّه‌ی پارسی و تازی را بیاموخت.» / ۵۳۸. این نوشته، که دیباجه‌ی دیوان نیز آن را تأیید می‌کند نشان می‌دهد این خاندان اهل دانش و فضل بوده‌اند و ردیسه‌ای است بر حقیقه‌الشعرا که درباره‌ی دشتی آورده «در میان آن طوایف «خلاقاً للکل» مردی ادیب‌دوست شد».

۵. این مسئله را، جدای از دیوان، تحصیل دشتی در نجف نیز می‌تواند تأیید می‌کند.

۶. اصطلاحات نجومی و استفاده از ظرفیت آن‌ها برای سرودن شعر، در مثنوی خسرو و شیرین نمودی بسیار چشمگیر دارد. ← خسرو و شیرین دشتی؛ تصحیح نگارنده. (زیر چاپ).

۷. در دیباجه‌ی مثنوی دیوان، در شرح کتب اربعه‌ی شاعر آمده: «از آن جمله است کلام‌الملوک ... [که] اشارت [دارد] به جمیع صنایع شعری، از محسنات بدیع و حروف قافیه و عیوب ملقبه و غیرملقبه، آن‌چه منسوب است بدین دو علم شریف ...». و نیز در نسخه‌ی «شک» ← (معرفی نسخ مورد استفاده، همین مقدمه/چهل و دو) که شعرهای جوانی شاعر را در بر دارد می‌خوانیم:

بین به مقطع دو، زان بخوان تو مطلع من که «شایگان» بود و پند را بود شایان

این بیت که در نسخه‌های بعد تغییر کرده است نشان می‌دهد شاعر در جوانی با علوم ادبی آشنایی داشته است.

اگر، به حق، نوشته‌ی چاکرانه و افسانه‌گونه‌ی «آیت» در باب دیدن مادرِ شاعر طوطی‌ای را در خواب و تعبیرِ «فاضلِ معبر»^۱ که «به مجرد استماع با صد هزار بهجت از ولود میمنت نمود این دوحه‌ی حدیقه‌ی وجود، بشارت داد و مژده رساند. بر این دیری نگذشت که روایح صدق حدیثش در مشام عالی متمکن شد»^۲ دور از واقعیت بدانیم، بر شاعری و آشنایی‌اش با اسالیب شعری و شناخت شعر دوره‌ای که در آن می‌زیسته نمی‌توانیم چشم ببندیم.

دشتی به یقین می‌دانسته در چه دوره‌ای شعر می‌گوید و نگاه شاعران حرفه‌ای روزگارِش به شعر چگونه است و مراد آن‌ها برای ادامه‌ی روال شعر فارسی بر چه قرار گرفته است. او شاعرِ «دوره‌ی بازگشت ادبی» است و کارش جست‌وجو و تتبع در دیوان‌های شاعران گذشته و استفاده‌ی درست از شگردهای شعری آن‌ها. برای رسیدن به این خواسته «کتابخانه‌ی بزرگی که پر از کتب نفیس و کمیاب بوده، درست می‌کند. ساعات فراغت به مطالعه و نوشتن سرگرم بوده [است]^۳».

بازگشت ادبی

بازگشت ادبی در تاریخ ادبیات ایران به دوره‌ای اطلاق می‌شود که در انجمن‌های ادبی تصمیم گرفته می‌شود سبک هندی را، که از آن به ستوه آمده بودند، در شعر کنار بگذارند به این نیت که دوباره سبک خراسانی و عراقی را سرمشق شاعران قرار دهند. درباره‌ی آغاز و آغازکننده‌های این دوره بین محققین اتفاق نظر وجود دارد و آن را نیمه‌ی دوم قرن دوازدهم هجری می‌دانند اما درباره‌ی ماهیت و ارزش آن، چنین اتفاق نظری دیده نمی‌شود.

مهدی حمیدی شیرازی نقدها و تحقیقاتِ امثال شادروان سعید نفیسی، وحید دستگردی، ابراهیم باستانی‌پاریزی و دیگران درباره‌ی اشعار شاعرانی نظیر یغما، نشاط، مجمر، قائن، فروغی بسطامی را «نادانسته و ناخواسته اغفال عاشقان و دوستداران شعر، تشویق کردن جامعه به خواندن آن‌چه سوزاندنی است و بر باد دادنِ عمرهایی که بازنگشتنی است»^۴ می‌داند، و در مقابل سیروس شمیسا معتقد است شاعران دوره‌ی بازگشت بی‌آن که بدانند اولین سبک‌شناسان زبان فارسی هستند.^۴

۱. متن حاضر، دیباچه/ ۹.

۲. یادگارنامه‌ی حاج سیدمحمدحسن نبوی/ ۱۱۵.

۳. شعر در عصر قاجار/ ۱۲.

۴. سبک‌شناسی شعر/ ۳۱۰.

بازگشت ادبی را به دوره می‌توان تقسیم کرد. دوره‌ی اوّل از اواسط قرن دوازدهم هـ.ق شروع شد و تا قسمتی از اوایل قرن سیزدهم هـ.ق ادامه یافت و شاعران در غزل، قصیده و مثنوی از سبک شاعران قرن ششم، هفتم و هشتم هجری و در قصیده به شیوه‌ی شعرای سده‌های چهارم و پنجم نظر داشتند. موضوعاتی که در دوره‌ی بازگشت به آن‌ها توجه می‌شد، بیش‌تر توصیفات، وعظ و اندرز، مدایح و مراثی و داستان‌های عاشقانه و غزل بود.

تحلیل‌های امروز، به شعر دوره‌ی بازگشت با یک دید تقلیدگرا می‌نگرد و به نظر می‌رسد بی آن‌که نگاه دقیقی به آن انداخته باشد، به آن کم‌توجهی کرده باشد. «این سبک اگرچه بر تتبع و تقلید استوار است و گاهی ایستایی و افت در شعر این دوره ایجاد کرده، اما صدور این احکام کلی، ما را از دستیابی به ظرایف و بعضاً اطلاعات موجود در آن، محروم می‌نماید.»^۱ هر اثر ادبی به محض قرار گرفتن در دایره‌ی ادبیات، چه اصیل و چه تقلیدی، خواه‌ناخواه و کم‌وبیش از جهاتی، آینه‌ی روزگار خویش و طرز فکر و رفتار مردمان خود است. تک‌تک این متون به شرط داشتن ویژگی‌های ادبی باید مورد کاوش و سنجش قرار گیرند تا هم برخی از ناگفته‌های تاریخ آن دوره به دست آید و هم خصوصیات زبانی و ادبی و احیاناً گویشی روزگار متن بهتر شناخته شود.

برخلاف دوره‌های ادبی که با گذشت زمان به تدریج از امکانات و تازگی و اصلتشان کاسته می‌شود، شعر این دوره هر چه رو به جلو حرکت می‌کند، روی به اعتلا داشته است و شاعران متأخر این دوره از شعرای متقدم همان دوره به مراتب چیره‌دست‌تر بوده‌اند و زبان فارسی در شعر و نثر دوره‌ی بازگشت سلاست و قدرت بیانی سابق خود را کم‌وبیش بازیافته و ادبیات کم‌رمق و کم‌رونق آغاز عصر بازگشت پس از تحولات ادبی آن عصر به دست‌مایه‌ای غنی تبدیل شده است. «هر چه از دوره‌ی فتح‌علی شاه و فتح‌علی‌خان صبا دورتر و به دوره‌ی ناصرالدین‌شاه نزدیک‌تر می‌شویم تتبع در دیوان‌های قدما بیش‌تر و در نتیجه کاربرد دقایق زبان شاعران خراسانی در شعرشان فراوان‌تر و صحیح‌تر است.»^۲ «قائنی و مجمر و سپهر و هدایت، به تدریج، سبک صبا را اصلاح کردند و به شیوه‌ی خاقانی و منوچهری و عنصری و فرخی نزدیک ساختند»^۳ شاعر مورد بحث ما نیز در دوره‌ی دوم شعر بازگشت زندگی می‌کند.

اگر نظر برخی منتقدان را، در ردّ شعر دوره‌ی بازگشت، نزدیک به صواب بدانیم و اگر دشتی نیز در درک روال طبیعی شعر فارسی به خطا رفته باشد، در شناخت شعر دوره‌ی خود راهی درست

۱. مجله‌ی ادبیات دانشگاه اصفهان، «سبک بازگشت و شعر اصفهان در سده‌ی سیزدهم»، ۱۳۳-۱۳۷.

۲. سبک‌شناسی شعر پارسی / ۴۵۰.

۳. سبک‌شناسی، ج ۳ / ۳۴۸.

رفته است. او نیز چون دیگر هم‌نسلانش در قصیده پیرو «خراسانی‌ها» است و در غزل به راهی برمی‌گردد که پیش از این با سعدی، خواجه و حافظ و «عراقی‌ها» در نور دیده شده است. این شناخت هم از بررسی اسلوب شعرهایش نمایان می‌شود و هم از یادی که در شعرها از این شاعران می‌آورد؛ در غزل‌ها هر چه هست حرف از سعدی و حافظ است و در قصیده‌ها از «فرخی»، «عنصری» و نهایتاً «جمال‌الدین اصفهانی».

دشتی و تذکرها

تذکره‌های ادبی، به اقتضای طبیعتشان که شرح حال و زندگی‌نامه‌ی شاعران است، کمتر به جنبه‌های هنری و وجوه ادبی شعر یک شاعر کار دارند. اگر هم توجهی بوده با عباراتی کلی، این مهم را برگزار کرده‌اند. اختصار در ذکر شرح حال و نیز بی‌دقتی پاره‌ای از آن‌ها گاه حتی آزارنده است. شعر دشتی نیز در تذکرها از این بی‌توجهی به دور نمانده است. در این میان تذکره‌ی شکرستان پارس نظرش این است که: «قصیده را نیکو سرودی و غزل را نمکین فرمودی»^۱ آن‌گاه گزیده‌ای از پنج قصیده و پانزده غزل از او در این تذکره نقل می‌کند. رکن‌زاده‌ی آدمیت نیز اشعارش را این‌گونه وصف می‌کند: «اشعارش، به‌ویژه غزلیاتش، از حیث مضمون و روانی و انسجام قابل تحسین است و در ردیف دوم از گفته‌های اساتید سخن قرار می‌گیرد.»^۲ «سیمای شاعران فارس» نظری غیر تحقیقی به این صورت دارد: «اغلب غزلیات محمدخان، در استقبال از غزلیات سعدی و حافظ می‌باشد و مضامین اشعار بعضی از شعرای دیگر را تضمین کرده است.»^۳ تحقیقی‌ترین نظریات در چگونگی شعر دشتی هنوز از آن عبدالمجید زنگویی است در شعر دشتی و دشتستان. دیگر تذکرها در این زمینه سکوت کرده‌اند.

بحورالاحان نوشته‌ی فرصت‌الدوله‌ی شیرازی کتابی است در علم موسیقی و نسبت آن با عروض. نویسنده در آن کوشیده است «زیباترین اشعار از شعرا» را جمع‌آوری کند. در کنار شعرهایی از سعدی، حافظ، فرصت‌الدوله، ... دو غزل نیز از دشتی گنجانده شده است. غزل شماره‌ی ۱۳۵ در این کتاب با مطلع:

نسیم باد صبا مشک‌بار می‌آید مگر که از سر زلف نگار می‌آید

۱. تذکره‌ی شکرستان پارس، نسخه‌ی خطی / برگ ۷۵.

۲. دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۲ / ۵۳۹.

۳. سیمای شاعران فارس / ۴۹۶.

مؤلف عقیده دارد خواندن «این غزل به آهنگ راست و پنج‌گاه یا همایون سزاوار است» و در پایان کتاب فهرستی تهیه کرده است در «اشعاری که در زمان‌ها و مکان‌های مختلف باید خواند». در آن‌جا این غزل را مناسب می‌داند برای «آن‌چه در چمن و باغ خوانده شود؛ خواه روز باشد یا شب»:

غزل دیگری که به دید این کتاب، شایسته‌ی آهنگ‌گذاری است، غزل شماره‌ی ۱۷۹ این متن است با مطلع:

بدان‌سان گریم از دنبال محمل که ماند دست و پای ناچه بر^۱ گل

می‌نویسد: «این غزل به آواز گیلانی یا قوچانی بخوانند ممتاز است» و در فهرست انتهایی کتاب نیز آورده: «آن‌چه همه‌وقت و همه‌جا توان خواند و روز و شب و منزل و باغ شرط نیست».^۲ بسیاری از تذکرها زحمت جست‌وجو و به‌دست‌آوردن شعر شاعر را هم حتی به خود نداده‌اند و شعرها را از روی دست دیگر تذکرها رونویسی کرده‌اند. بعضی‌ها با عبارتی از این دست: «آن‌چه به دست آمد قلمی می‌شود» و به آوردن چند بیت اکتفا کرده‌اند. اما نکته‌ی شایان توجه این که در مجموعه‌ی خطی به شماره‌ی ۲۹۲۷ کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران در کنار اشعار فردوسی، خاقانی، یغما، وصال و... دوازده‌بند مرثیه‌ی دشتی نیز گنجانده شده است. گردآورنده‌ی این مجموعه، علی عطّار تهرانی در سال ۱۲۹۷ هـ.ق است. این مجموعه نشان می‌دهد ترکیب‌بند دشتی و شاید شعرهایش در زمان حیات شاعر نیز شهرت داشته است.

خاموشی حقایق‌نگار

شیراز در عهد قاجار یکی از مراکز مهم ادبیات ایران است. بسیاری تذکره‌هایی که از این شهر برخاسته‌اند و انجمن‌های ادبی آن دوره گواه این مدعاست. دشتی در اغلب این تذکرها حضور دارد، اما...

میرزا جعفرخان حقایق‌نگار خورموجی، تاریخ‌نگار برجسته‌ی دوره‌ی قاجار است. او را در حقیقت‌نگاری گاه هم‌سنگ بی‌هقی می‌پندارند. حقایق‌نگار لقبی است که ناصرالدین‌شاه پس از دیدن نسخه‌ی مختصر «آثار جعفری» به نام «حقایق‌الآخبار» به او داده است. این همان کتابی است که برای اولین بار شرح واقعی قتل امیرکبیر را بازگو می‌کند و مسبب تبعید نویسنده می‌شود.

۱. بحورالاحزان: در.

۲. بحورالاحزان/ ۲۰۴ و ۲۰۵

میرزاجعفرخان پس از پدرش عهده‌دار ضابطی و کلاتتری خورموج بوده است. در سال ۱۲۵۸ق/ ۱۸۴۲م حاجی‌خان فرزند جمال‌خان و پدر محمدخان دشتی به خورموج حمله‌ور می‌شود و میرزاجعفرخان را از آن‌جا بیرون می‌راند. حقایق‌نگار پس از ازدست‌دادن خورموج از آن‌جا می‌گریزد، دو سال در تنگستان می‌ماند و پس از آن به شیراز می‌رود.^۱ در آن‌جا «به مطالعات و تحقیقات تاریخی در خصوص ایالت فارس» روی می‌آورد. حاصل این مطالعات تألیف چندین جلد کتاب تاریخی است که یکی از آن‌ها «نزهت‌الآخبار» نام دارد. این کتاب هشت قسمت دارد که هفت قسم آن در تاریخ و جغرافیای فارس نگاشته شده است. قسمت هشتم که یکی از مفصل‌ترین فصل‌های آن است به احوال ۱۳۵ تن از شاعران فارس اختصاص دارد. در این قسمت هیچ‌ذکری از محمدخان، که اتفاقاً در زمان نگارش این کتاب حاکم دشتی و خورموج بوده است، به میان نمی‌آید.

مناسبات این دو حسنه نبوده، از این کتاب و همچنین اشعار به‌جای مانده‌ی دشتی، بوی خصومت میان این دو فرهیخته‌ی هم‌ولایتی بلند است.

میرزاجعفرخان، که برخلاف ادعایش در نزهت‌الآخبار^۲، برمی‌آید که ازدست‌دادن حکومت خورموج برایش ناخوش آیند بوده، گاه‌گاه ادعای حکومت آن‌جا را داشته و محمدخان اما منکر اصل و اساس حکومت او شده است:

قسم به رتبه‌ی اجداد میرزاجعفر که نیست آگهی از ملک او به‌هیچ‌گاه
و محمدخان گاه برخلاف بیت قبل بر سیادت میرزامحمدجعفر که از طرف خودش نیز محل
تردید است^۳ اشکال می‌گیرد:

بود به زحمت دعوی جعفر کذاب	به دور عدل تو چون این محمد صادق
ز بنده خواهد بیهوده نفع ملک خراب	به‌زور چون که نسب می‌برد به پیغمبر

و:

همیشه جعفر کذاب بوده است به نام کنون که خصم محمد شده‌ست بولهب است
به هر روی نه اثری از محمدخان در آثار «حقایق‌نگار» وجود دارد و نه محمدخان را با او
میانه‌ای بوده است.

۱. ← فارس‌نامه‌ی ناصری / ۱۰۳۴.

۲. نزهت‌الآخبار / ۲۹.

۳. نزهت‌الآخبار / ۲۸.

معاصرین

«قلعه‌ی خورموج پیوسته محل تجمع شعرا، فضلا و اهل علم و ادب بوده است»^۱ از شاعران معاصر دشتی، ملاحسن کبگانی بی‌تردید زمانی در قلعه‌ی خورموج زندگی می‌کرده است و رونق‌بخش محفل محمدخان بوده است.^۲ حرف‌هایی نیز از ارتباط دشتی و فایز سر زبان‌ها و نقل کتاب‌های محلی است. نامه‌هایی هم از فاضل جمی، از شاعران و فرهیختگان آن دوره، در دست است که قبل از ملاقات در شیراز به محمدخان می‌نوشته است.^۳ از مفاد یکی از نامه‌ها برمی‌آید که «فاضل» جواب محمدخان به یکی از نامه‌هایش را نپسندیده، اما گویا بعد این کدورت رفع شده است.^۴ «دوران محمدخان در واقع دوران رونق علم و ادب و هنر و شعر و شاعری در دشتی و به‌ویژه در خورموج است»^۵ با این همه، از شاگردان او نیز همانند استادانش خبری در دست نیست، تنها می‌خوانیم که حاجب شیرازی خود را شاگرد او می‌داند. عبرت نائینی از زبان اوست که خبر می‌دهد شاعران شیراز و اطراف در سال ۱۲۸۸ به علت قحطی همه به محمدخان پناهنده شده بودند.^۶

ممدوحان دشتی

آن‌هایی که دشتی، در شعر خود، به شیوه‌های مختلف از آنان ستایش کرده است، معمولاً اربابان قدرت و حاکمان و سلطان زمانه بوده‌اند. دوره‌ی شاعری دشتی همه در زمان پادشاهی ناصرالدین‌شاه بوده است. گاهی اوقات نیز در شعرهایش از دوستان شاعرش به نیکی یاد می‌کند و نیز قصیده‌ای دارد در ستایش انسانان کامل و کاملان انسان؛ آیت و کیوان. ممدوحین دشتی از این قرارند: ناصرالدین‌شاه؛ سه قصیده و یک مسمط، حسام‌السلطنه مرادمیرزا؛ پنج قصیده، حسین‌قلی‌خان، بهرام‌میرزا، آقابزرگ، عبدالفاضل میرزا، یمین‌الدوله ظل‌السلطان، آیت و کیوان، مستوفی‌المالک، آذری طوسی، داوری.

۱. فرهنگ بوشهر / ۲۹۱.

۲. این گفته را نبوی از دیباچه‌ی دیوان کبگانی که در سال ۱۳۵۵ ق کتابت شده و در اختیارش بوده نقل می‌کند.

۳. منشآت فاضل جمی / ۴۸.

۴. همان / ۵۰.

۵. تاریخ سیاسی، اجتماعی دشتی / ۱۱۱.

۶. تذکره‌ی مدینه‌الادب، خطی، ج ۱ / ۸۳۲.

دشتی در غزل‌ها نیز از مدح ممدوحان خود غافل نمی‌ماند؛ اما نکته‌ای که نباید از نظر دور داشت این است که در غزل‌ها پس از تخلّص، یک یا دو بیت به این کار اختصاص می‌دهد؛ یعنی در جایی که غزل تمام شده است و در واقع بیرون از غزل؛ این یکی از شگردهای حافظ نیز بوده است.

آثار دشتی

«آیت» مقدمه‌نویس دیوان دشتی، در دیباجه‌ی دیوان مورخ ۱۲۸۶ که دوازده سال پیش از درگذشت شاعر کتابت شده است، آثار شاعر را نام می‌برد و از آن میان، کلام‌الملوک، خسرو و شیرین و نمکدان را «حلیه‌ی اختتام» پذیرفته و طریق‌السلوک را در شرف اتمام معرفی می‌کند.^۱ در این جا ما به شکلی مختصر به این کتاب‌ها می‌پردازیم. عمده‌ی اطلاعات ما در این باره از «دیباجه‌ی» دیوان است.

۱) نمکدان

در معرفی این کتاب در دیباجه‌ی دیوان به تاریخ کتابت^۲ ۱۲۸۶ می‌خوانیم: «... که نمک‌خوان حکمت است و مرهم جراحات اهل فطنت... به طرز و اسلوب شیرازه‌ی دفتر بلاغت، گلستان هزارستان...». از این کتاب نسخه‌ای به نام دشتی یافت نشد. مرحوم نبوی اما می‌نویسد: «نسخه‌ای از این کتاب را علی‌خان فرزند محمدخان داشته. از قرار مسموع در سال ۱۳۰۹ شمسی، سرلشکر سیداحمدخان مهین، که در آن موقع سرهنگ بوده، به فرماندهی ستون اعزامی خلع‌سلاح به دشتی می‌آید و کتاب نمکدان خان را از علی‌خان می‌گیرد.»^۳ اختلاف دیرسالی در انتساب این اثر به دشتی و یا جیحون یزدی وجود داشته است. شعاع‌الملک در اشعه‌ی شعاعیه می‌نویسد: «معلوم نیست که کتاب نمکدان از دشتی است یا جیحون یزدی و این از آن به یغما برده یا آن از این!»^۴ محمد ابراهیم مشتری طوسی از شعرای هم‌شهری، معاصر و البته معارض جیحون، در لابه‌لای شرح حال او می‌نویسد: «[جیحون] از بمبئی به بوشهر به خدمت محمدخان

۱. در دیباجه‌ی چاپ سنگی که سال‌ها پس از نسخه‌ی اساس کتابت شده، خسرو و شیرین هم از جمله آثار معرفی می‌شود که هنوز تمام نشده است.

۲. تاریخ نوشتن دیباجه ۱۲۸۶ و کتابت دیوان ۱۲۸۷ است.

۳. سال‌نامه فرهنگ کل بنادر و جزایر خلیج فارس / ۸۴.

۴. اشعه‌ی شعاعیه / به نقل از شرح حال شعرای دشتستان بزرگ / ۷۵.

حاکم، که مردی شاعریشه بود، درآمد و «نمکدان» را از او دزدید و از آن جا به دیگر بنادر فارس، بندرلنگه، بندرعباس، مسقط مسافرت کرد و از راه بصره برای جمع کردن ارضیه‌ی خواهرش که در بغداد وفات یافته بود بدان شهر رفت.^۱ اما این تمام ماجرا نیست؛ در دیباچه‌ی دیوان، ضمن معرفی کتاب نمکدان، حکایتی نیز از آن میان گنجانده شده است. (← دیباچه / ۲۵) همین حکایت در مقدمه‌ی خلاصه‌شده‌ی نسخه‌ی چاپ سنگی نیز آمده است. حکایت، همان حکایت است اما صورت و زبان حکایت، با آنچه در نسخه‌ی «اساس» می‌بینیم، تفاوت‌هایی دارد و البته در بیت‌ها نیز تغییرات کوچکی رخ داده است. جیحون در ۱۳۰۲ درگذشته است^۲ و دیوان او در سال ۱۳۱۶ قمری در بمبئی چاپ سنگی شده است. نمکدان نیز ضمن این دیوان موجود است. صورت آمده در چاپ سنگی دیوان دشتی، درست شبیه همان است که در نمکدان جیحون چاپیده شده است. بیت‌ها نیز همان است که در دیباچه‌ی کتابت ۱۲۸۶ آمده است.

فاصله‌ی کتابت دیباچه‌ی نسخه‌ی «اساس» با چاپ سنگی دیوان دشتی ۳۳ سال است.^۳ ۲۱ سال از این سال‌ها زمانی بوده است که شاعر دیگر در میان نبوده است و ۱۲ سال، در زمانی پیش از مرگ شاعر بوده است. در طی این سال‌ها احتمال تغییر در متن این کتاب وجود داشته است. البته ما اطمینان نداریم این تغییرات را شاعر خود در فاصله‌ی ۱۲ ساله‌ی حیات داده یا دستان دیگری در این کار بوده است. این ندانستن تا زمان به دست آمدن نسخه‌ای از نمکدان، که بی‌هیچ شبهه‌ای از محمدخان باشد، لاینحل باقی می‌ماند. هرچند شواهد بسیاری برای انتساب این اثر به دشتی وجود دارد و هرچند عبرت نائینی از حاجب شیرازی، که مدتی در دستگاه دشتی بوده و خود را شاگرد او می‌داند، روایت کند: «نمکدان که جیحون یزدی به خود نسبت می‌کند از منشآت محمدخان دشتی است.»^۴

۲) کلام الملوک

آن چنان که از معرفی آن در دیباچه‌ی دیوان و بیت‌های به‌جامانده پیدا است «کتابی است منظوم در وزن حدیقه‌ی حکیم سنایی و جام جم اوحدالدین مراغی»^۵ یعنی در بحر خفیف مسدس

۱. یغما، ش ۴/ ۱۷۷.

۲. یغما، ش ۴/ ۱۷۷.

۳. در چاپ سنگی نیز البته تاریخ نوشتن مقدمه همان ۱۲۸۶ ذکر شده است اما با اختلافاتی که بین دو نسخه هست احتمال تغییر و دست‌اندازی به آن کم نیست.

۴. تذکره‌ی مدینه‌الادب، خطی، ج ۱/ برگ ۸۳۲.

۵. همین متن، دیباچه/ ۱۷ و ۱۸.

مقصود یا محذوف. روان‌شاد نبوی می‌نویسد: «یک نسخه‌ی بسیار فرسوده از کتاب کلام‌الملوک او نیز در دسترس نگارنده است»^۱ نیز خبر می‌دهد که این منظومه تقریباً در دوهزار بیت سروده شده است.^۲ از سرنوشت این نسخه، فعلاً، شوربختانه خبری نیست و نسخه‌ای دیگر نیز از این کتاب به دست نیامده است. ولی آن بزرگوار توضیحاتی از نسخه‌ای که در اختیار داشته از خود به یادگار گذاشته و بیت‌هایی را نیز از آن نقل می‌کند که ما نوشته‌ی ایشان را در این‌جا به دلیل اهمیتی که می‌تواند در یافتن این کتاب داشته باشد به همان شکل می‌آوریم:

«این کتاب هم‌چنین که از نامش نیز معلوم است، مشتمل بر گفتار پادشاهان می‌باشد که دستورات کلی در شئون مختلف کشوری و لشکری، سیاسی و اقتصادی و جمعی و فردی و بالجمله آن‌چه راجع به امر معاد و معاش مردم است، به نقل از پادشاهان، به رشته‌ی نظم درآمده. پس از مقدمه‌ی کتاب، ابتدا به بیان سخنان سلطان عصر خود می‌کند و می‌گوید:

این سخن‌ها که نغز و رنگین است از شهنشاہ ناصرالدین است
 شه به توحید دُرّ معنی سفت به شناسایی خدا این گفت

و بعد به ترتیب از کیومرث، هوشنگ، تهمورث، جم، فریدون، منوچهر، نوذر و کی‌قباد نقل سخن می‌نماید که در این‌جا از هر یک، دو یا سه بیت نوشته می‌شود:^۳

از کیومرث تاج‌دار نخست راست بشنو حدیث‌های درست

گفت: «خیر است آن صفات بشر که بود با سعادت و بی‌شر»

در عجم نامه‌ای ست از هوشنگ نام‌بردار در همه فرهنگ

نام آن نامه جاودان‌خرد است چو خرد رهنما به خوب و بد است

من از نامه‌ی جلیل و جلی چند فصلی به حکمت عملی،

منتخب کرده منتظم کردم پیشکش بهر شاه آوردم

این سخن‌ها که دل‌پسند بود از شهنشاہ دیوبند بود:

«کمی نفع گرچه مختصر است به ز بیشی‌ست کاندر او ضرر است»

این گهرها که پاک منتظم^۴ است از خزینه‌ی ضمیر صافِ جم است

آن حقیقت که بر مجازی گفت به همه فارسی و تازی گفت

۱. یادگارنامه‌ی سید محمدحسن نبوی / ۲۱۲.

۲. سالنامه‌ی فرهنگ کل بنادر و جزایر خلیج فارس / ۸۴.

۳. جدا کردن شعرها در مورد هر پادشاه و نیز علائم نگارشی از ما است.

۴. در متن «منتظم» است آمده که مخل وزن است.

هم شه‌نشاہ فرخ آفریدون کیش حسب بود از حساب برون
گفت او شاهزاده ایرج را: «چیست پیشت حقیرتر زاشیا؟»
از منوچهر، شاه فرخنده این سخن‌ها به فرخی مانده
که «به کار ار کسش مراقبت است که نه او را نظر در عاقبت است»
این سخن‌ها از این کهن‌دفتر نه به وی، مانده است از نوذر
«هر که شش خوی باشدش بر بد دوستی هیچ‌رو به او نسزد»
این سخن‌های پند و حکمت و داد همه از کی‌قباد مانده به یاد
گفت: «فرض است طاعتِ رحمان» گفت: «ختم است خدمت سلطان»

پس از پایان‌دادن به گفتار پادشاهان، فصلی در تمجید و تعریف کتاب باز کرده. چند بیت زیر از اوّل این فصل است:

حبّذا! زین کتاب فرخنده کیش خرد آیه‌ی ظفر خوانده
حبّذا! زین خجسته‌فر فرهنگ معنی کارنامه‌ی ارژنگ
گنج‌نامه‌ی شهان والا‌فر هست در این خجسته‌فر دفتر
به صفا و بها چو جام جم است یادگاری ز دوره‌ی عجم است
شد از این نام خسروان زنده زین چنین لایق است و ارزنده
و آن‌چه مانده‌ست از شهان با نام بی‌سخن هیچ نیست غیر کلام
ز آن کلام‌الملوک با دستور به ملوک‌الکلام شد مشهور
کتاب را با این شعر خاتمه می‌دهد:

کار خوبیم به خیر جست انجام این کلام‌الملوک گشت تمام
بر هزار و دویست بود و نمود که به خیرش نمود ختم خرد^۱

نکته‌ی شایان توجه این است که در دیباچه، مورخ ۱۲۸۶، درباره‌ی این کتاب نوشته شده است: «بر و دوشش به تشریف ملوک کلامی آراسته است و حواشی‌اش از نقص زواید و ناتمامی پیراسته» و کتاب را در زمره‌ی تمام‌شدگان قرار می‌دهد. اما در بیت آخر، تاریخ تمام شدن این اثر ۱۲۹۰ ذکر شده است. نیز در مقدمه می‌خوانیم که «خاتمه‌ی آن محتوی به أرجوزه‌ی صواب و شرح احوال ناظم کتاب و التزام ذکر اسامی سیّارات سبع و بروج و اشکال فلکی و اشارات به جمیع

۱. سالنامه‌ی فرهنگ کل بنادر و جزایر خلیج فارس / ۸۴ و ۸۵.

صنایع شعری از محسنات بدیع و حروف قافیه و عیوب ملقبه و غیرملقبه، آن چه منسوب است بدین دو علم شریف^۱ که در مقاله‌ی نبوی اشاره‌ای به این قسمت از کتاب نمی‌بینیم. اگر سهو از ایشان نباشد احتمال می‌رود نسخه‌ی نبوی ناقص بوده باشد.

۳) طریق السلوک

این کتاب، هم در دیباچه‌ی نسخه‌ی اساس، و هم در چاپ سنگی، کتابی ناتمام معرفی شده است، اما در معرفی آن بیت‌هایی در دیباچه نقل شده است. نسخه‌ای از این کتاب نیافته‌ایم و چیزی بیش از آن چه «آیت» نوشته، از آن نمی‌دانیم. نوشته‌ی آیت این است: «هنوز حلیه‌ی اختتام نپذیرفته ... در این خجسته‌نامه، خلاصه‌ی حکایات بداعت آیات کلّیله و دمنه^۲ را که از مصنفات بیدپای برهمن است، به لهجته‌ی خوش و سبکی دلکش، نظم نموده و ابواب امانی به روی اهل هوش و رای گشوده است.»

۴) خسرو و شیرین

در دیباچه‌ی دیوان، حرفی از ناتمام بودن این منظومه‌ی عاشقانه در میان نیست و نزدیک به ۳۰۰ بیت از آن نیز برای «فایده‌ی طلبه‌ی دانش‌پژوه» ذکر شده است. اما در نسخه‌ی چاپ سنگی که ۲۱ سال پس از درگذشت خان شاعر تهیه شده است، نوشته‌اند: «بنا بر آن بود که از مکاتیب نظم و نثر آن حضرت هر چه بر و دوشش به تشریف اتمام مخلع نباشد در مقام بیان آن نیایم.»^۳ و نشان می‌دهد که این کتاب ناتمام مانده است.

سرودن این مثنوی در سال ۱۲۸۷ به نام ناصرالدین‌شاه به اتمام رسیده است. شاعر در مقدمه‌ی کتاب، قبل از ورود به داستان، در بیت‌هایی می‌گوید که خودش به‌شخصه، از راه شیراز به اصفهان رفته و از مسیر کاشان به زیارت مرقد حضرت معصومه شتافته و پس از آن خود را به ری - تهران - رسانده و سرانجام با واسطه‌ای به حضور شاه رسیده و کتاب را به او تقدیم کرده است. اثرش توجه شاه را بسیار جلب کرده و در عوض، شاه نیز «ملک دشتی» را نسل اندر نسل

۱. متن حاضر، دیباچه / ۱۷ و ۱۸.

۲. در متن: کلّیل الدمنه.

۳. دیوان چاپ سنگی / ۲۰.

به خاندان او بخشیده است. اگر این صورت را بپذیریم بدین معنی است که این کتاب تمام شده است؛ حال آن که نسخی که از این کتاب در دست داریم داستانی ناتمام است.

از این کتاب، دو نسخه موجود است:

الف) نسخه‌ی کتابخانه‌ی مجلس شورای اسلامی به شماره‌ی ۱۳۵۷۴.

ب) نسخه‌ی کتابخانه‌ی ملی به شماره‌ی ۵-۱۶۸۵۳.

مرحوم نبوی می‌نویسد: «یک نسخه از این کتاب در اختیار نگارنده است که از اولش دو سه برگ افتاده و موفق به اتمام کتاب نشده.»^۱ از این نسخه نیز همانند نسخه‌ی «کلام‌الملوک» که در اختیار ایشان بوده خبری در دست نیست.

دو نسخه‌ی موجود و نیز آن که در دست زنده‌یاد نبوی بوده، تصریح دارند که این منظومه ناتمام مانده است. ادامه یافتن آن به دست ملاحسن کبگانی، که در دوره‌ای از نزدیکان شاعر بوده است، هم ثابت می‌کند این داستان ناتمام مانده است.^۲ قسمتی از این مثنوی در نمره‌ی نهم روزنامه‌ی «المنطبعة فی الفارس» به تاریخ «پنج‌شنبه ۲۱ شعبان‌المعظم ۱۲۸۹ هجریه، ۲۴ اکتبرماه فرانسه ۱۸۷۲ مسیحی، ۹ آبان‌ماه ۷۹۴ جلالی»، با عنوان «قصیده‌ی [کذا] محمدخان دشتی» آمده است.

دیوان

دیوان دشتی، که هم اکنون پیش روی شماست، مجموعه‌ای است از غزل، قصیده، ترکیب‌بند، ترجیع‌بند، رباعی، قطعه، یک مسمط. نکته‌ی قابل تأمل در این دیوان، غیبت «دوبیتی» است؛ حال آن که این قالب شعری، مطلوب شاعران «خطه‌ی جنوب» و دوستان دشتی است که با او نشست و برخاست داشته‌اند.^۳ دشتی شاعر دوره‌ی بازگشت است و ماهیت این دوره مقتضی نگاه دوباره و بازسازی دیوان شاعران دوره‌ی خراسانی و عراقی است. در دیوان شاعران آن دوره، به‌خصوص خراسانیان، نیز به دوبیتی، به‌خلاف رباعی،^۴ برنمی‌خوریم. اگر هم هست انگار برای تفتن باشد. زبان فاخر فارسی در طول تاریخ گویا دوبیتی را دون شأن خویش می‌دانسته است. به

۱. یادگارنامه‌ی سید حسن نبوی / ۲۱۲.

۲. این مثنوی به دست نگارنده‌ی این سطرها تصحیح شده و زیر چاپ است.

۳. همین مقدمه / نوزده.

۴. شاعران ما به سرودن رباعی بی‌علاقه نبوده‌اند و حتی علاقه داشته‌اند و گاه رباعی‌هایشان را به شکلی جداگانه در اختیار خوانندگان می‌گذاشته‌اند. برای نمونه عطار «خود مختارنامه را در آخرین مراحل عمر خویش تدوین کرده است». (منطق‌الطیر، تصحیح دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی / مقدمه، ۳۳).

همین دلیل است که دوبیتی، شعر شاعران، شاید، ساده‌زیست معرفی شده باشد. همین امر موجب می‌شود که در دوبیتی پس از باباطاهر با تاخیری هشتصدساله فایز سربرآورد.

دیوان دشتی در حیات شاعر چندین بار جمع‌آوری و کتابت شده است و نیز نسخه‌هایی از دیوان او پس از مرگش در دست داریم.

جمع‌آوری دیوان، نخستین بار به خواست برادر دانش‌دوستش، حسین‌خان،^۱ در سال ۱۲۷۰ هجری قمری صورت گرفته است. دشتی در آن زمان جوانی بیست و شش ساله بوده است. ما در معرفی نسخه‌های مورد استفاده، وضعیت این نسخه را شرح داده‌ایم.

دیگر بار که این دیوان جمع‌آوری شده در سال ۱۲۸۷ یازده سال پیش از مرگ شاعر بوده است که اساس کار ما در این تصحیح همین نسخه بوده است. [برای اطلاع درباره‌ی نسخه‌های دیگر رک: همین مقدمه/ سی و سه به بعد]

قصاید

قصیده محمل ثناگستری و مدیحه‌پردازی است. «می‌دانیم که مهم‌ترین شاعران ثناگستر زبان فارسی در دوران سامانی، غزنوی و سلجوقی می‌زیسته‌اند»^۲ دشتی در قصیده‌ها بنا به اقتضای دوره‌ای که در آن می‌زیسته، شاعران آن دوره را پیش چشم داشته و از فرخی، عنصری،... پیروی کرده است. ساختار قصیده‌هایش، شبیه قصیده‌های دوره‌ی خراسانی، با تغزل آغاز می‌شود، با مدح ممدوح ادامه پیدا می‌کند و با شریطه به پایان می‌رسد. از مشخصه‌های آن‌ها، «تجدید مطلع» است. کلام او در قصاید محکم و متین است اما برجستگی‌ای بر این نوع شعر، در ادب گران سنگ فارسی ندارد. می‌توان ادعا کرد دشتی در قصیده در بین هم‌عصرانش از سرآمدان است.

ترکیب‌بندها

به پیروی از «محتشم کاشانی» دشتی نیز شرح واقعه‌ی عاشورا و شهیدان کربلا را در ترکیب‌بند ریخته است. در نسخه‌ی اساس و نیز نسخه‌ی چاپ سنگی با یک ترکیب‌بند روبه‌روایم که چهار اصل دارد و هر کدام از این اصل‌ها نیز دوازده فصل دارند. بعضی‌ها بر این پندارند که این

۱. در مقدمه‌ی دیوان از این برادر به عنوان یکی از استادان او نام برده می‌شود. دشتی خود نیز همیشه به نیکی از برادر یاد می‌کند و او را شهید می‌داند.

۲. سبک‌شناسی شعر پارسی / ۴۴۷.